

کفتارهای عرفانی

نفرهای بیدخت (قسمت هفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

هشاد و هفتم

بایز ۱۳۹۰

فهرست

جزوه هشاد و هفتم - گفتارهای عرفانی

مغزهای بیدخت (قسمت هفتم)

عنوان

صفحه

- احکام اخلاقی و دستورات اسلامی / اسراف / تسامح و تساهل /
علم و دانش / فقیه / تقلید در عمل است و نه در اعتقادات / آنچه
با عقل خودمان حل نمی‌کنیم، آنجا باید در اعمال مقلد و در
اعتقادات محقق باشیم ۶
- اسارت‌های مادی / اسارت‌هایی که خداوند برای انسان مقرر
کرده / اسارت در بدن / اسیر هوئی و هوس / حریت برای نفخه‌ی
الهی، روح الهی است / معراج با توسل به روح الهی بود که آزاد
است و اسیر هیچ‌جا نیست / آزاد شدن از اسارت‌ها ۱۲
- هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ / محبت و انس / حدّ اعلاى محبّت، عشق
الهی را با کتاب و درس کلاس نمی‌شود یاد گرفت / ایجاد
خصوصیات در انسان از بدو انعقاد نطفه / شکل دادن خداوند
یعنی هویت معنوی / وراثت / اذان و اقامه در گوش نوزاد
توسط پدر ۱۵
- فکر پایان‌بین در انسان / قوه‌ی تفکر و عاقله در انسان و در
حیوانات / قضیه‌ی حمار / از قدیم فرموده‌اند به منجمینی که
پیش‌بینی سعد و نحس را می‌کردند، اعتماد نکنید / صحبت

- رَمال‌ها و فال‌بین‌ها که می‌گویند عاقبت کارت این می‌شود، صحیح نیست / فکر پایان‌بین انسان از طریق فراست / غضب و شهوت / غضب‌الله عبادت است ۲۱
- در مورد اینکه می‌بینید گاهی کسی از خود بیخود می‌شود / هدف از درویش شدن / درویشی و عمل به دستورات / هم‌اخذ مالیات و هم‌خرج مالیات باید روی هدف باشد / وجوهای شرعیه و هدف حفظ اجتماع و زندگی اقتصادآمیز / مستضعف فرهنگی فکری مهم‌تر از مستضعف مالی / رعایت فردی و رعایت جامعه در جلوگیری از اسراف / از تجمل دوری کنید / مسلمانی فقط به نماز و روزه نیست باید شناخت اخلاق اسلامی داشته باشیم ۲۶
- طولانی شدن و توسعه دادن سلطنت سلطان محمود و امثال او؛ به دست‌بوسی شیخ ابوالحسن رفتن و دعای شیخ / امیر تیمور و احترام به بزرگان مذهبی و مردان نیک هر شهری که می‌رفت / شیخ نجم‌الدین کبری و چنگیز مغول / حضرت مشتاق‌علیشاه و آقا محمدتقی حکیم / سنگسار کردن حضرت مشتاق و بعد جریان آقا محمدخان قاجار ۳۶
- واجب و مستحب / استحباب یعنی طلب مهربانی / درجه‌بندی مستحبات / اوراد و دعاهای بعد از نماز مستحب مؤکد است / حکمت خواندن نماز، قرآن و سایر دستورات / شأن نزول آیات قرآن / حکمت خواندن «إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ» در موقع عطسه ۴۶
- فهرست جزوات قبل ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکتیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

احکام اخلاقی و دستورات اسلامی / اسراف / تسامح و تساهل / علم و دانش /

فقیه / تقلید در عمل است و نه در اعتقادات / آنچه با عقل خودمان حل نمی‌کنیم، آنجا

باید در اعمال مقلد و در اعتقادات محقق باشیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قرآن به گوشه کناره‌های زندگی ما توجه کرده است. از غذا خوردن، آب خوردن، زندگی کردن سلام و علیک کردن و امثال اینها و آزادی ما را از بین برده. آنهایی که این را نکته‌ی مثبت می‌دانند می‌گویند چون همه چیز انسان را، قرآن گفته ما معطل نمی‌شویم که چه کار کنیم؟ چطوری؟ در همه جاها. حالا این مسأله هست ولی حالا اسلام را ما چطوری برداشت کردیم؟ ما نه، به قولی اسلام‌شناس‌ها آنهایی که اسمشان محقق است و کارشان پژوهش است، پژوهشگر اسلامی هستند.

می‌خواهیم ببینیم که خود قرآن، اسلام را چه چیزهایی دانسته؟ یک آیه‌ای هست در قرآن به نام آیه‌ی نفر مشهور است. نَفَرًا یَعْنَى خَارِجٍ

شد می‌گوید: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ^۱ (یک چنین عبارتی) می‌فرماید یک عده‌ای از شما، از هر طایفه‌ای، از هر شهری یک عده‌ای بروید تفقه در دین بکنید که بعد که برگردید، مردم ولایت خودتان را راهنمایی کنید. این راهنمایی چیست؟ شک بین دو و سه است؟ کسی که اصلاً نماز نمی‌خواند اصلاً مسلمان نیست اگر شک بین دو و سه را بداند نجات پیدا کرده؟ این باز حمل بر این نشود که شک بین دو و سه را بد است آدم بداند نه! خوب هم هست ولی درجه‌بندی است، هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد. کفش خوب است، کلاه هم خوب است، زیرپیراهنی هم خوب است ولی کفش را از شانه‌تان آویزان کنید، کلاه را به کمرتان ببندید. این درست است؟ هر کدام جایی دارد اول باید بفهمیم اینکه خدا می‌گوید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^۲، غیر از این اسلام چیست؟ اسلام همین‌ها است که زیرپیراهنی را بپوشید اسلام یک قرآن است. محققى من ندیدم، از محققین خودمان این کار را نکردند چون برایشان ضرر دارد، آن یکی فرانسوی کرده و می‌گوید در بین مثلاً ۶۶۰۰ مورد ۷۰۰ - ۸۰۰ تا بیشتر احکام فقهی نیست بیشترش احکام اخلاقی است، اخلاقی یا داستان‌ها. همه رقم داستان اخلاقی دارد.

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

إِنَّ اللَّهَ بِالْعِزِّ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱، این از دستورات اسلامی است و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۲. این دستور اسلامی است. أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۳ از دستورات اسلامی است. كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۴ اسراف نکنید این از دستورات اسلامی است. هیچکدام از اینها را ما خبر نداریم.

حالا چون سدهایی که بستند برای شهرها آبش کم شده یعنی آب کم می‌آید و نمی‌شود تأمین کرد می‌روند تحریم می‌کنند، در آب اسراف نکنید، خلاف شرع است. تا حالا خلاف شرع نبود، حالا خلاف شرع شد؟ اسراف از اوّل خلاف شرع بود، چه در آب، چه در برق، حتی یک چیزی برای تأیید این فرمودند لَا إِسْرَافَ فِي الثَّوْرِ فِي نَوْرِ اسْرَافَ نیست. یعنی اگر در اینجا می‌نویسید، چشمتان نمی‌بیند بروید آنجا در آفتاب بنویسید. این اسراف نیست یا اگر چراغ اتاقتان لامپ مثلاً ۶۰ دارید و تاریک است، نمی‌توانید بنویسید، لامپ ۱۰۰ بگیرید لامپ ۲۰۰ بگیرید. این اسراف نیست لَا إِسْرَافَ فِي الثَّوْرِ یعنی در همه‌ی چیزهای دیگر اسراف هست. این را چرا اصلاً به ما تعلیم نمی‌دهند؟

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۲. سوره طلاق، آیه ۳.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴. سوره اعراف، آیه ۳۱.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۱ خدا مسرفین را دوست ندارد چه مجازاتی

از این بالاتر که خدا دوستش ندارد. ما از اسراف هیچی نمی‌دانیم.

از تسامح و تساهل می‌فرماید که جزء صفات مؤمنین است وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا^۲ وَ وَأَعْرَضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ^۳ به پیغمبر می‌گوید از مشرکین رو برگردان؛ نمی‌گوید همه جا گردنشان را بزن. چرا! خیلی جاها هم فرموده است. یا می‌گوید آن کسانی که جهال به آنها خطاب می‌کردند می‌گویند سلام، سلامٌ علیکم. ان شاء الله خداوند به شما سلامتی بدهد یعنی با همدیگر بسازید احیاناً بدی‌های همدیگر را تحمل کنید و اصلاح کنید. آنوقت این تسامح و تساهل می‌آید. در جار و جنجال، یک حزب اینطور می‌گوید یک حزب آنطور می‌گوید مثل اینکه (مثلاً باز از خوراکی مثال بزنم بهتر است) یک هندوانه‌ی خیلی قشنگ و خوبی را مرتب با پا مثل فوتبال از این‌طرف بیندازید یا از آن‌طرف بیندازید، پاره می‌شود، از بین می‌رود. همین احکام اسلامی را هم ما اینطوری کردیم. یکی می‌گوید خوب است، یکی می‌گوید بد است، یکی می‌گوید چنین است، یکی می‌گوید چنان است. این فقه که در قرآن به کار رفته و اصولاً فقیه از همین آیه یک‌جا فقط لغت فقیه قرآن دارد همین آیه‌ی نفر، لِيَتَّقَهُوا فِي الدِّينِ که در دین فقیه بشوند

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۶۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۰۶ و سوره حجر، آیه ۹۴.

نمی‌گویند بروند درس بخوانند در احکام شرعی فقیه بشوند. خود لغت فقیه یعنی کسی که در تمام احکام دین، در احکام تنها نه در اخلاق دینی با تربیت دینی وارد بشود.

ابوذر یک چوپان بود جریانش را حالا کار نداریم، سواد هم نداشت ابوذر را نمی‌شود گفت فقیه؟ درست است وقتی ابوذر و امثال ابوذر روحش با روح اسلام یکی باشد اصلاً جز حرف اسلام و حرف صحیح از دهانش بیرون نمی‌آید. البته در مورد پیغمبر است، در سوره‌ی والنجم می‌فرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^۱ از هوای نفس حرف نمی‌زند. حالا که از هوای نفس حرف نمی‌زند اینهایی را که می‌گویند، فقط وحی است که به او می‌شود. ابوذر هم در همین مطلب است. البته علم، سواد خیلی خوب است، فضیلت است. مثل اینکه فرض کنید شما روی طاقچه‌ی اتاقتان مثلاً دسته گل بگذارید خیلی زیباست ولی وقتی آن را هم بردارید در پذیرایی شما خیلی فرقی نمی‌کند. اگر ابوذر هم می‌رفت سواد یاد می‌گرفت یک دسته گلی بود در اتاقش زده بود. البته این حرف‌ها هیچ از شأن علوم و دانش کم نمی‌کند آنها به جای خود. کمالینکه ما شیعه‌ها را مقید کردند که بروید از بین فقها (مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ) کسی که از بین فقها اینطوری باشد چهار تا صفت برایش گفتند، کسی که اطلاعی ندارد باید از آنها

تقلید کند. که تقلید اولاً در عمل است نه در اعتقادات در همه رساله‌ها هم نوشته‌اند. بنابراین اگر یک فقیهی در اعتقادات اظهارنظری کرد به نحوی که این را ملزم دانست، او از صلاحیت افتاده است. صلاحیت مرجعیت ندارد. از او نباید تقلید کرد. چرا، به عنوان مشاوره می‌تواند بگوید. به عنوان مشاوره بگوید: به نظر من اینجا با احکام اسلام موافق نیست، خودتان تحقیق کنید. اعتقادات به این صورت باید باشد. ثانیاً در اعمالی است که شرع برای او وظیفه تعیین کرده است. تشخیص این وظیفه با خود شماست مثلاً در احکام فقهی هیچ جا نمی‌بینیم که بگوید بعد از غذا آب نخورید، بین غذا آب نخورید ولی اخباری وارد شده است. چه بسا حضرت فرمودند چون آنها حسابشان جدا است ولی خیلی از اینها فرمایشات ائمه نیست یک حکیمی یک دانشمند بزرگواری این دستور طبی را داده و برای اینکه مردم اطاعت کنند گفته‌اند امام فرمود. یک دروغ گفته برای اینکه انجام دهند. خیلی‌ها را هم امام فرموده‌اند، در آنچه امام فرموده دیگر حرفی نیست، علمی نیست که بالاتر از آن باشد. این است که آنچه با عقل خودمان حل نمی‌کنیم آنجا باید در اعمال مقلد باشیم و در اعتقادات محقق باشیم. ان شاء الله

اسارت‌های مادی / اسارت‌هایی که خداوند برای انسان مقرر کرده / اسارت در
 بدن / اسیر موی و هوس / حریت برای نفخ می‌الهی، روح الهی است / معراج با
 توسل به روح الهی بود که آزاد است و اسیر هیچ‌جا نیست / آزاد شدن از اسارت‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مطلبی که حالا می‌خواهم عرض کنم انگیزه‌اش در واقع دفاع از
 خودم است و معذرت‌خواهی از شماها. ولی مطلب واقعی است.
 خداوند ما را که آفرید فرمود اصل بر حریت است یعنی آزادی.
 ولی از همان اول ما را در اسارت آفرید، چطور؟ مثلاً یک هواپیما
 ایستاده می‌خواهید پیاده شوید یک دالانی درست کردند شما در آن
 دالان آزادید هر جا می‌خواهید بروید، به این طرف دالان بروید از وسط
 بروید، از این کنار بروید اما از دالان آن طرف نمی‌توانید بروید پس هم
 آزادید هم اسیر. ما هم اینطوری هستیم، آزادی ما از آن روح الهی است
 که در ما دمیده شده، روح الهی که اسیر نمی‌شود. خداوند که آدم را
 آفرید، گفت وقتی خلق کردم از روح خودم در او دمیدم. یک

اسارت‌هایی مادی است؛ ما اسیر ماده هستیم، نمی‌توانیم دستان را بزنییم در آب جوش، دستان پخته می‌شود. آتش را نمی‌توانیم به دست بگیریم آزاد نیستیم. نمی‌توانیم سرمان را زیر آب ببریم، مدتی بمانیم خفه می‌شویم. ولی از آن طرف خداوند برای اینکه نشان بدهد که این اسارت‌ها را خودش مقرر کرده، آتش را بر ابراهیم گلستان قرار می‌دهد به ما می‌گوید ابراهیم شو تا آتش هم بر تو گلستان بشود. آب را برای ما مایه‌ی حیات آفریده بدون آب نمی‌شود زندگی کرد و اصلاً حیات وجود ندارد ولی همین آب از قشون فرعون حیات را می‌گیرد باز هم خدا خواسته نشان بدهد. اینها همه چیزهایی است، اگر ما عبرت بگیریم.

یک اسارت هم اسارتی است در بدن، اسیر بدنیم. در مورد همه حتی پیغمبران که پیغمبر می‌فرماید: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**^۱ را هم برای تأیید فرموده است یعنی برای اینکه اگر **مِثْلُكُمْ** نگوئیم نگوید بله تو بشری هستی منتها بشری هستی که خیلی چیزها... نه **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**. اسیر جسمیم، این یک اسارت است.

خیلی اسارت‌های مختلف هست، از آن طرف اسیر هوای و هوس هم هستیم. غیر از اسیر غرایز که هستیم، وقتی گرسنه می‌شویم غذا می‌خواهیم، تشنه می‌شویم آب می‌خواهیم می‌دویم دنبال اینکه آب پیدا

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

کنیم یا نان پیدا کنیم اسیر هوس هم هستیم. اینها که همه اسارت است، اسارت‌ها مفصل است که اگر یک وقت دیگری بحثش پیش آمد ان شاء الله صحبت خواهد شد.

این به مناسبت این است که من خودم الان نمی‌توانم آنطوری که دلم می‌خواهد رفتار کنم. پس چطور خدا اصل را بر حریت قرار داده؟ حریت برای آن نفخه‌ی الهی، روح الهی است. ولی ما بر این اسارت‌ها تا آن حدی که باز خود خدا اجازه بدهد با توسل بر آن روح الهی می‌توانیم پیروز بشویم آن هم نه به هر درجه‌ای یا به هر طوری. مثلاً پیغمبر اگر می‌خواست و خدا اجازه می‌داد می‌توانست پرواز کند ولی حالا مصلحت نبود یا خدا اجازه نداد یا پیغمبر نخواست. پیغمبر هرگز پرواز نکرد. معراج که رفت پرواز نبود که بگوییم پرواز فلان. معراج با توسل به آن روح الهی بود که اسیر هیچ جا نیست، آزاد است. ما هم اگر بخواهیم از اسارت‌ها آزاد بشویم باید توسل به روح الهی خودمان داشته باشیم. آنوقت به هر اندازه‌ای که خداوند اجازه داده آزاد می‌شویم. از نفس آزاد می‌شویم، برای تمرین هم گفته گرسنه‌تان می‌شود، غذا هم می‌بینید، نخورید، روزه بگیرید و امثال اینها.

هل الدین الا الحُب؟ / محبت و انس / حدّ اعلاى محبت، عشق الهى را با کتاب و درس
کلاس نمی‌شود یاد گرفت / ایجاد خصوصیات در انسان از بدو انعقاد نطفه / شکل دادن
خداوند یعنی هویت معنوی / وراثت / اذان و اقامه در گوش نوزاد توسط پدر^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

هر کدام از پیغمبران روی یک خصوصیتی بیشتر تکیه داشتند. عیسی علیه السلام به محبت علاقه داشت که از حضرت جعفر صادق منقول است، مثل اینکه به‌نظم نقل قول حضرت عیسی را فرمودند، نقل به معنی که هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ آیا دین چیزی غیر از محبت هست؟ در تأیید در واقع وقتی یک مطلبی شنیده می‌شود و محرز می‌شود همه‌ی رشته‌های علوم و هنر و ادبیات در آن زمینه کار می‌کنند. هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ که عیسی علیه السلام فرمود در اشعار و هنرها و همه‌ی این چیزها هست. البته جامعه‌ی امروز خیلی فسادها دارد ولی این حُب را عیسی علیه السلام نشان می‌داد می‌گفت از بچه‌ها یاد بگیرید.

کسی تعریف می‌کرد (یکی از آقایان فقرا، از خانم‌ها به‌نظم بود

یا از آقایان)، می‌گفت زمان حضرت صالح علی‌شاه دم در ایستاده بودند دو تا از نوه‌هایشان بازی می‌کردند با هم دعوا کردند، کتک‌کاری، ایشان که رسیدند دست نگه‌داشتند و رفتند. این خانم تعریف می‌کرد که ایشان آمدند در منزل دیدند دو تا نوه‌ها با هم رفیق بودند، دست به گردن هم آمدند. فرمودند همین اینها پنج دقیقه پیش با هم کتک‌کاری می‌کردند لب‌خندی زدند فرمودند از این بچه‌ها، از اینها یاد بگیرید.

حتی ادبا به اصطلاح لغت‌شناس‌ها بعضی‌ها می‌گویند که لغت انسان از اُنس می‌آید یعنی اصل انسان اُنس است. این بحث بعد خیلی مفصّلتر می‌شود از جهات علمی.

دیگر اینکه آیا انسان از اوّل اجتماعی به دنیا آمده؟ چون به یاد نمی‌آورند که انسان تنها زندگی کرده باشد هر جا اجتماع کوچک یا بزرگ یا به صورت قرارداد اجتماعی، جامعه به وجود آمده است، که آن بحث مفصّلی است که اگر بگوییم فطری است، انسان مدنی‌الطبع است طبیعتش یعنی مدنیّت تمدّن بر محبّت است. آنوقت محبّت، اینطور چیزهای عاطفی یک چیزی نیست که به زور بگویند. همه‌ی علوم را از روی کتاب می‌شود درس خواند یاد گرفت حتی سیمیا، کیمیا، ریما، اینهایی که قدیم بوده حالا چون نیست می‌گوئیم واقعیت ندارد نمی‌دانم من متخصص آن نیستم ولی به هرجهت آنها را می‌شود با خواندن یاد گرفت، با درس خواندن. ولی محبّت و حدّ اعلای محبّت که عشق الهی

است را با کتاب و با درس کلاس نمی‌شود یاد گرفت. بذری است که هر چه زودتر در سنین کوچک‌تر این بذر در ذهن کودک گذاشته بشود نتیجه‌اش بهتر است. روانکاوها (روانکاوی شعبه‌ای است از روانشناسی یعنی روانشناسی تجربی، تحلیلی و در واقع درمانی) در روانکاوی این را به‌عنوان افتخار خودشان می‌گفتند که ما کشف کردیم که ذهن ناخودآگاه به‌اصطلاح عمق ضمیرش، فطرتش از پنج سالگی تشکیل می‌شود. پیشتر می‌گفتند بچه که هیچی نمی‌فهمد. ولی ما معتقدیم، مبنای اعتقادمان هم آیه‌ی قرآن است که از بدو انعقاد نطفه خصوصیات برای بچه هست اولاً دستورات طبی که ائمه دادند، بعد هم می‌فرمایند که همان خبری که در نابعه‌ی علم و عرفان پرسیدند از حضرت سعادت‌علیشاه، ایشان از لحاظ عرفانی جواب دادند السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّقِيَّ سَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، سعید خوشبخت در شکم مادر خوشبخت است. این از کی است؟ اثر رحم مادر است، از چه تاریخ در آن اثر می‌کند؟ از وقت انعقاد نطفه. از وقت انعقاد نطفه کودک به وجود آمده یک نحوه وجودی که مخصوص خودش است تا رشد پیدا کند. آیه‌ی قرآن است می‌گوید: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ^۱ او خداوندی است که شما را شکل می‌دهد، شکل دادن نه این چشم و ابرو و اینها یعنی هویت معنوی. يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ در رحم که هستید

شکل می‌دهد **كَيْفَ يَشَاءُ** هر طور بخواهد که **كَيْفَ يَشَاءُ** را دیگر ما نمی‌دانیم چطور بخواهد. فقط به ما چون دستوراتی داده آن دستورات را باید رعایت کنیم و از او بخواهیم که خوب بخواهد، **كَيْفَ يَشَاءُ**.

یا در خبر دیگری هست، کتابی است به اسم **علل الشرایع** که این دستوراتی که دادند از حضرت جعفر صادق و امام موسی کاظم و اینها می‌پرسند حکمتش چیست؟ در اینجا حضرت جعفر صادق می‌فرمایند که اگر یکی از شماها (به عرب‌های آنجا می‌فرمایند) یکی از شماها دید بچه‌اش نوزادش سیاه بود بدبین نشوید، مظنون نشوید و گناه کسی را نشوید. برای اینکه خداوند وقتی می‌خواهد در رحم مادر به بچه شکل بدهد **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ** وقتی می‌خواهد شکل بدهد تمام اجدادش را از حضرت آدم تا این وقت در نظر می‌گیرد، این را به شکل یکی از آنها در می‌آورد.

آنهایی که به این اخبار علاقه‌مندند و این اخبار صحیح را، (چون سقیم هم خیلی دارد) اخبار و آیات را مقدس می‌دانند از علوم طبیعی کمتر بهره دارند آنهایی که از علوم طبیعی بهره دارند از اینها استفاده نمی‌کنند ولو خود قاعده‌ی علم طبیعی، علم وراثت هم هست که حالا تازه کشف کردند. نموداری می‌کشند یک موش سیاه، یک موش سفید را با هم وصل کردند بعد دیدند چه شده و همینطور تا ۷ نسل را فهمیدند که وراثت ممکن است برسد. از این خبر هم وراثت فهمیده

می‌شود هم اثری که طفل در رحم مادر اثر می‌پذیرد. بنابراین محبت در ذهن کودک هر چه پایین‌تر باشد اختلاف زن و شوهر از موقع وضع حمل در کودک مؤثر است، برای اینکه محبت نمی‌بیند، ضد محبت می‌بیند. آنوقت از اینجا حکمت یک دستور دیگری هم فهمیده می‌شود دستور دادند نوزادی که به دنیا می‌آید پدرش به گوش راستش اذان بگوید و به گوش چپش اقامه. چرا پدر گفتند و چرا به گوشش بگوید؟

در شکم مادر که هست یک دستوراتی به مادر داده‌اند: با طهارت باش، همیشه غذای حلال بخور، چه بکن و... همه‌ی این دستوراتی که مادر رفتار می‌کند در خونس مؤثر است و آن همان خون است که این را هم در رحم مادر پرورش می‌دهد. بنابراین این با مادر تقریباً به اصطلاح در یک فاز است، در یک سری اعتقادات است؛ یعنی مادرش اگر ان شاء الله خداپرست و مؤمن باشد، این هم در فطرتش ایمان هست. از پدر کمتر خبر دارد برای اینکه نه ماه با مادر بوده از شیرهی جان او خورده بعد هم اگر مادر شیرش بدهد باز هم شیرهی جان او را می‌خورد. همه‌ی این افکار از این خون و از این شیر برایش حاصل شده ولی با پدر ارتباطی ندارد، جز همان اول انعقاد نطفه، جز ارتباط اجتماعی. این است که اول پدر به گوش راستش اذان بگوید برای اینکه در واقع آن فرزند، آن نوزاد نمی‌تواند صحبت بکند که بگوید ولی عملاً می‌گوید مادر که آن چنان مؤمن بود من هم با مادر بودم،

پدرم هم مؤمن است برای اینکه به گوشش خوانده می‌شود، این صداها از بین نمی‌رود، در ذهنش نقش می‌بندد حالا معنی آن را نمی‌فهمد بعداً معنی آن را خواهد فهمید. و به گوش چپش اقامه یعنی مهم‌ترین عبادت نماز است. حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ بِالْأَفْصَلِ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ يَعْنِي الصَّلَاةُ، خَيْرِ الْعَمَلِ است. این دو اصل را از همان کودکی به بچه می‌دهند، محبت خداوند، عشق خداوند و محبت نماز را در ذهن کودک مثل یک بذری می‌کارند. این مثال، این اخبار، این دستوراتی که دادند همه به هم وصل است. کما اینکه الان من هر چه صحبت کردم وسطش فهمیدم، یعنی ارتباط پیدا کرد با یک مطلب دیگر، با یک مطلب دیگر.

این است که یک دستور را بتوانید خوب اجرا کنید دستورات دیگر را کم‌کم به خودش می‌کشد.

فکر پایان بین در انسان / قوه‌ی تفکر و عاقله در انسان و در حیوانات / قضیه‌ی حمار / از
قدیم فرموده اند به منجمنی که پیش بنی سعد و نخس را می‌کردند، اعتماد نکنید / صحبت
رنال با و فال بین با که می‌گویند عاقبت کارت این می‌شود، صحیح نیست / فکر پایان بین
انسان از طریق فراست / غضب و شهوت / غضب لله عبادت است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در پندصالح مطالب را فشرده فرموده‌اند بنابراین اگر قرار باشد
بحث بشود برای هر سطرش می‌شود کتاب‌ها نوشت. در اول این
قسمت «فراست» که ذکر فرموده‌اند یک اشاره‌ای به مطلبی است که
در اول پندصالح فرموده‌اند که در آنجا می‌فرمایند: «امتیاز انسان از سایر
جانداران به عقل و فکر پایان بین است»؛ لغت پایان بین. برای اینکه این
بحث امروز در بین حیوان‌شناسان هست که آیا حیوانات قوه‌ی تفکر و
عاقله دارند؟ حیوان‌شناسی هم به اصطلاح اگر به اعتبار این باشد که آدم
صنع خدا را بهتر بفهمد خودش یک عبادتی است. از یک طرف

می‌بینیم که در بعضی حیوانات قوه‌ی تفکر و عاقله به یک نحوی وجود دارد. حتی این مسأله را آنقدر بدیهی می‌گیرند که در هندسه از قدیم می‌گفتند یک قضیه‌ای است به نام حمار، حمار یعنی الاغ. قضیه‌ی هندسی این است که می‌گویند بین دو نقطه، البته این در هندسه‌ی مسطحه بود که قدیم بود، هندسه‌ی حالا هندسه‌ی فضایی طور دیگر است. بین دو نقطه کوتاه‌ترین فاصله خط مستقیم است. می‌گویند این قضیه‌ی هندسه که مبنای حساب‌های بعدیشان هم می‌شود را الاغ هم می‌فهمد قضیه‌ی حمار، حمار یعنی الاغ. برای اینکه الاغ اینجا، یک علف آن دورتر باشد وقتی می‌خواهد آنجا برود مستقیم می‌رود، این شده قضیه‌ی حمار.

در حیوانات راجع به انواع میمون که داستان‌های بیشتری صریح هست که یک مقداری فکری دارد یک چیزی تشخیص می‌دهد. پس آنها یک نحوه مختصری تفکر دارند که ما می‌توانیم بگوییم ما زیادترش را داریم، بزرگ‌ترش را داریم. ولی یک امتیازی که انسان دارد این است که فکر انسان پایان‌بین است، فکر آنها پایان‌بین نیست. بشر می‌تواند نتیجه‌ی عملش را و نتیجه‌ی فکرش را که بعداً می‌شود، کشف کند و بداند. انسان یک تخم ریز را، مثلاً تخم درخت سیب را می‌کارد. این پایان را می‌بیند که این درمی‌آید درختی می‌شود و از آن درخت سیب می‌گیرد آن سیبش را می‌خورد. این فکر انسان فکر پایان‌بین

است. یک چیزهایی هم حالا بگوییم علم است یا فن است یا هر چه هست وسایلی برای اینکه از آینده خبر بشوند حتی رمال‌ها یا فال‌بین‌ها هستند که مثلاً می‌گویند عاقبت کارت این می‌شود ولی این صحیح نیست. چرا؟ چون هیچ انسانی نمی‌تواند از نیم ساعت دیگر خبر بشود برای اینکه نیم ساعت دیگر تمام وقایع جهان به هم مربوط است. نیم ساعت دیگر وقتی ما از سیاره‌ی زهره از آن یکی، از آن یکی، از آن یکی که ما خبر نداریم، همه‌ی اینها مؤثر است یک واقعه‌ای دربیاید. پس اینکه قدیم هم فرموده‌اند به منجمین اعتماد نکنید، منجمینی بودند که سعد و نحس را پیش‌بینی می‌کردند؛ آینده‌ات اینطور می‌شود و اینها. پس، از چه طریق انسان فکر پایان‌بین دارد؟ از طریق فراست. فراست یعنی هوشیاری؛ فراست یعنی با همین حواسی که ما داریم، پنج حسی که داریم و تفکری که ما داریم بفهمیم پایان ما چه می‌شود. از این پایان‌بینی‌ها یکی این است که ما تصوّر کنیم پایان زندگی ما، زندگی همه مرگ است بعد از مرگ چه می‌شود؟ آن پایان را ببینیم و ببینیم که آن پایان بستگی به این ابتدا دارد. یعنی این کاری که حالا ما می‌کنیم در آنجا مؤثر است. کاری بکنیم که پایانمان را ببینیم. مؤمن این فراست را دارد از قدیم هم یک مثلی بود *أَتَقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ* از فراست و زیرکی هشدار! توجه داشته باشید که مؤمن زیرک است در یک‌جای دیگر هم دارند در فراست. بعد این زیرکی و این فکر پایان‌بین

موجب می‌شود که در بین وقایع مختلف بین احساسات و عواطف مختلف آنکه برای خودش مفید است، آن را جذب می‌کند. از کجا می‌فهمد که مفید است؟ از آن فکر پایان‌بین از آن فراست و آنچه که برایش مضر است دفع می‌کند. آنوقت می‌فرمایند یکی از این حالات، غضب است و شهوت.

هر دو هم غضب، هم شهوت، خودبه‌خود و به تنهایی مضرند، ولی در راه خداوند همین‌ها به انسان خدمت می‌کنند. می‌گویند غَضِبَ اللَّهُ خودش عبادت است، که می‌گویند اساس تشییع دو تا است: دوست داشتن ولایت علی و ائمه و بغض دشمنان آنها. البته در اینکه دشمنان آنها چه کسانی هستند اختلاف است. بعد می‌گویند مثلاً در طی تاریخ فلان شخص دشمن آنها بوده یکی دیگر می‌گوید نه آقا تاریخ را می‌خوانیم دشمنشان نبوده، خودشان با هم سلام و علیک داشتند مهربان بودند و... ولی در اصل اینکه کسی که دشمن علی باشد به اصطلاح مطرود است حرفی نیست.

این غضب و این غَضِبَ اللَّهُ خودش عبادت است یعنی این مسأله. ولی غیر از این، غضب انسان را سست می‌کند، شهوت انسان را سست می‌کند ولی همین غضب به این طریق در راه خدا قرار می‌گیرد یعنی اگر کسی فرض بفرمایید در یک موردی که باید غضب داشته باشد و بدش بیاید، بدش نیاید و به اصطلاح بی‌غیرتی به خرج بدهد، این گناه دارد.

همینطور شهوت، شهوت یعنی میل جنسی به اصطلاح روانشناسی امروز، این ممکن است خیلی مزاحم باشد ولی در راه دین که می‌فرمایند: **تَنَاصَلُوا تَنَاصَلُوا... الْإِلَهِي** یا آخر می‌فرماید: **النَّكَاحِ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي**؛ آنقدر مهم است که اگر کسی این سنت خدا را انجام ندهد با پیغمبر دشمنی کرده پس اگر انجام بدهد با خدا دوستی کرده است.

می‌بینید به این طریق غضب و شهوت که دو تا چیز است که خیلی ما را از آن منع کرده‌اند، در یک موردی کمک‌کار ما می‌شود. غضب و شهوت و همه‌ی این چیزها مخلوق خداوند است. برای ماها اینها شیاطینی است که خداوند به جان ما انداخته ولی وقتی پیغمبر می‌فرماید: **سَيِّطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي**، شیطان من به دست من تسلیم شد یعنی این شیطان‌ها طوری بودند که من در راه خداوند از آنها استفاده کردم. همین است که ما باید یاد بگیریم.

بعد راجع به عفو و کظم غیظ هم در قرآن فراوان ذکر شده که البته در هر وقتی و هر موردی به جای خودش باید تشخیص داد. آن فکر پایان‌بین را به کار برد و تشخیص داد که موقع غضب است یا موقع عفو. ان شاء الله

در مورد اینکه می بیند گاهی کسی از خود بخود می شود / هدف از درویش شدن / درویشی و
 عل به دستورات / هم اخذ مالیات و هم خرج مالیات باید روی هدف باشد / وجوهات
 شرعی و هدف حفظ اجتماع و زندگی اقتصاد آمیز / مستضعف فرهنگی فکری مهم تر از
 مستضعف مالی / رعایت فردی و رعایت جامعه در جلوگیری از اسراف / از تجل
 دوری کنید / مسلمانی فقط به نماز و روزه نیست باید شناخت اخلاق اسلامی داشته باشیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اول معذرت می خواهم از اینکه چند دقیقه ای از وقتی که خودم
 گفته بودم دیرتر آمدم. ولی شماها همه با هم نشستید بودید، مجلس
 همین است. چه من باشم چه نباشم با هم مجلس داشته باشید و حتی
 تنهایی با خودتان مجلس داشته باشید. حالا بگذریم گویا اینکه این خیلی
 مختصر است ولی شماها خودتان مفضلش کنید.

چند تا سؤال رسیده: یکی نوشته چرا چند سال است درویش

شدم هیچ حالاتی ندارم؟

مگر درویش شدیم برای چه؟ حال یعنی چه؟ در خود درویشی می‌گویند حال، وارد بر انسان است نه اینکه انسان کسب می‌کند، مقام در اثر کوشش انسان است حالا کوشش هم نه اینکه همه‌اش دعا خواندن یا... یعنی توجه به مسائل. اما اینکه گاهی می‌بینید کسی از خود بیخود می‌شود، آن حالی نیست که درویشی برای او باشد، بلکه آن از ضعف نفس است. در همین جا، همین بیرونی که نشسته بودیم مرحوم حضرت صالح‌علیشاه (من چون تا ۴۰ ساله شدم ایشان حیات داشتند بیشتر تربیتم زیر نظر ایشان بود) خودشان هر روز صبح می‌نشستند، مرحوم حاجی‌صدر که بیدختی‌ها ایشان را دیده بودند پیرمردی بود نود، نود و چند ساله. خیلی مرد بزرگوار و پُری. در جوانی هم خیلی مبارز بود و شمشیر و اینها به‌دست می‌گرفت. اصلاً آنوقت‌ها در همه جای ایران جنگ بود هر جا به یک بهانه‌ای. او هم نشسته بود هر روز می‌نشست. به یکی از فقرا حالی دست داده بود جیغ می‌زد یا... بعد از چند دقیقه حضرت صالح‌علیشاه به او گفتند (من خودم در آن جلسه نبودم ولی دیگران گفتند) به او فرمودند که از آن شرابی که تو یک جرعه خوردی طاقت نیاوردی این پیرمرد (اشاره به حاجی‌صدر) سال‌هاست خم‌ها می‌خورد تکان نمی‌خورد. این از بی‌ظرفیتی است. اتفاقاً در شراب‌خوری‌های خلاف شرعی هم اینهایی هستند که

می‌گویند جنبه ندارد، یعنی ظرفیت ندارد.

در درویشی باید دستوراتی که داده می‌شود رفتار کنیم، دستورات عبارت است از یکی از این دعاها، یکی هم ذکر که همیشه به یاد خدا باشد بعد هر حالتی دست داد همان درست است، اگر توانستید همیشه بر خودتان مسلط باشید با تسلط کامل این کار را بکنید، آن کمال است. به‌علاوه درویشی که می‌شوید هدفتان چیست؟ هدف اگر ساز و ضرب و تنبور و اینها باشد آدم را به حرکت در می‌آورد، این نیست. این است که باید هدف را خودتان بدانید در مسیر هر چه پیش آمد دیگر به اختیار شما نیست. مثلاً از تهران می‌خواهید بیایید مشهد، چون من همه‌ی عمرم این راه را رفتم این را مثال می‌زنم. از تهران که راه می‌افتید می‌گویید راه کجاست؟ یکی که راه را بلد است دستتان را می‌گیرد می‌آورد در راه، با هم می‌روید دیگر چه می‌دانید بین راه چیست؟ بین راه، یک‌جا می‌رسید به ورامین سیل می‌آید می‌ایستید. سیل رد شد، شما رد می‌شوید. می‌رسید به یک جایی چنان گرم که آتش می‌گیرید کویر است بعد می‌رسید به یک جای بیلاقی خیلی سرد، همه در مسیر مشهد است. شما برای این سردی، برای آن گرمی، برای دیدن سیل نیامدید، برای این آمدید اینجا که به مشهد بروید، هدفتان را مشهد قرار بدهید به بین راه نگاه نکنید.

یک سؤال دیگری رسیده که من مفصلاً مطالبی می‌گویم که جواب آن سؤال هم در آن هست.

امروز اگر در روزنامه‌ها دیده باشید، کتاب‌های اقتصادی را خوانده باشید، تازه حالا دولت به این نتیجه رسیده و الاً قدیم که دولت یعنی شاه. شاه چه فرانسه، چه انگلستان، چه ایران چه هر جا دولت یعنی شاه برای اینکه شاه زندگی کند این است که هر چه خرج داشت از مردم مالیات می‌گرفت ولی اخیراً که علوم اجتماعی پیشرفت کرده می‌گویند که مالیات گرفتن و خرج کردن دولت مالیات‌ها را، باید هدف داشته باشد که حالا هم روزنامه‌ها می‌نویسند تقسیم یارانه بدون هدف و از این حرف‌ها. باید هدف داشته باشد یعنی مثلاً در ایران دستگاه حکومتی که باید با کارشناسانی بررسی کنند در نظر دارد که کارهای ساختمانی زیاد بشود چون جمعیت روزبه‌روز زیاد می‌شود چه کار می‌کند؟ مالیات ساختمانی را کم می‌کند از درآمد کسانی که ساختمان می‌سازند می‌گوید مالیات نمی‌گیرم یا یک رقم خیلی کمی می‌گیرد بعد که می‌خواهد خرج کند از بودجه‌ی دولت می‌گوید به کسانی که دسته‌جمعی مجموعه‌ی ساختمان می‌سازند من وام می‌دهم با نرخ کمی. هم مالیات گرفتنش برای تشویق مردم است به ساختمان و هم خرج کردنش تشویق مردم است برای ساختمان. یا یک کشوری می‌خواهد صنعتی بشود برای کارهای صنعتی و ساختمان‌های صنعتی

خیلی مالیات کمی برقرار می‌کند در موقع خرج به آنها زمین ارزان، زمین مجانی می‌دهد، وام‌های کم‌بهره می‌دهد برای اینکه تشویق بشوند به کار صنعتی. هم اخذ مالیات و هم خرج مالیات باید روی هدف باشد. این را قهراً البته خداوند خودش وعده کرده که بشر اگر مدام مطالعه کند به یک حقایقی می‌رسد. حقایق علوم را درمی‌آورد. بشر در اثر چندین قرن مطالعات و کتاب‌ها و چیزها فعلاً به این نتیجه رسیده. ولی به این نتیجه در مقررات اسلامی از همان اوّل به این نتیجه رسیده بود یعنی خداوند اینطور تصمیم داشت، چون مقرراتی که برای ما مسلمین گفتند اوامری است که خداوند فرموده همه وحی است و آنچه که از وجوهات شرعی بر عهده‌ی کسی هست، نشان‌دهنده‌ی یک هدفی است که آن هدف عبارت است از حفظ اجتماع و زندگی اقتصادآمیز. خرجش هم همینطور. فرض کنید در اسلام، البته در اوّل اسلام که آن عرب‌های بدوی می‌آمدند جنگ می‌کردند غیر از اینکه خداوند وعده کرده که جنگ می‌کنید اگر کشته بشوید یکسره به بهشت می‌روید و بعد به خانواده‌تان هم ما کمک می‌کنیم که یکی از مصارف وجوه شرعی کمک به خانواده‌های بی‌بضاعت است، خانواده‌هایی که سرپرستشان رفته و چیزی ندارند، برای اینکه مردم تشویق بشوند. آخر ما خودمان مردم هستیم، به صرف اینکه من کشته بشوم به بهشت می‌روم، الان که برای مردم کافی نیست که آنها را به حرکت درآورد

برای اینکه ایمان‌ها هم سست شده است. در صدر اسلام چرا، اینطور بود ولی مع ذلک برای اینکه این روحیه‌ی اطاعت و جنگ با دشمن در ذهنشان بماند گفته‌اند که آنچه از دشمن در جنگ بدست می‌آورید غنیمت است در اختیار پیغمبر است، یعنی فرمانده لشکر است که بین همه تقسیم کند. همینطور همه‌ی مقرراتی که آفریده شده است. بنابراین عشریه‌ای که می‌دهید باید به همان مصارف، می‌بینید به چه مصارفی می‌رسد. این مصارف هم فقط مستمندان نیستند چه بسا مستمندان از روی تنبلی مستمند شدند اینها چون اینطوری است نباید هم کمک کنید تا راه بیفتند هیچکس بیکار نباید باشد. به‌علاوه استضعاف که می‌گویند مستضعف، مستضعف فرهنگی فکری مهم‌تر از مستضعف مالی است برای اینکه از لحاظ مال چه یک لقمه نان و پنیر بخورید چه کباب فلان! هر دو یک‌طور است ولی از لحاظ فهم و دانش آن کسی که یا دانش امروزی دارد و یا از جهت عرفانی در مقام بالایی است خیلی بیشتر به حال جامعه و به حال مردم مفید است تا یک نفر خیلی پایین‌تر. منظور کارهای فرهنگی جزء این مصرف است. البته یک چیزی هم گفتند و آن این است که به معونه‌ی شخصی یعنی زندگی معمولی انسان نباید لطمه بخورد، زندگی معمولی‌تان را باید انجام بدهید اما چطور زندگی؟

چون از آن طرف یکی از هدف‌های برقراری این وجوهات و این

دیون اقتصاد مملکت است این است که همه را به صرفه‌جویی توصیه کرده است. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.^۱ یا گناه را مثل اسراف گرفته یا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ^۲ ای کسانی که در نفس خودتان اسراف کردید زیاده‌روی کردید. این است که گفته‌اند مثلاً عشریه از هر جهت خوب است برای اینکه بتوانید خودتان را بسازید منطبق کنید به آن مقداری که دارید. مثلاً خیلی‌ها می‌گویند که امروز رسم است همه جا می‌بینیم بعد از نهار باید یک میوه‌ی مفصلی داشته باشیم، نداریم، نمی‌توانیم. وقتی ندارید، این چیز واجبی نیست. واجبات مقدم است حتی بر وجوهات شرعی. بنابراین اگر این پرداخت وجوهات شرعی به زندگی لطمه می‌زند آنقدری که لطمه می‌زند نباید باشد این است که من به این اشخاص می‌گویم که اولاً باید صرفه‌جویی کنید به این معنی که اولی که می‌خواهید عشریه‌ای بدهید بگذارید در پاکتی لب طاقچه بگذارید. بعد در زندگی‌تان اگر کسر آوردید از آن بردارید. نه اینکه همینطور ولخرجی کنید بعد کسر بیاورید از آن بردارید نه! فکر کنید که فقط با این باقیمانده باید بسازید بعد معذک اگر کسر آوردید از آن بردارید. آن آخر اگر همه‌اش هم خرج شد، شد. اگر نشد هر چه ماند آنوقت وجوه شرعی حساب می‌شود. این ترتیبی که من می‌گویم برای این است که اولاً زندگی‌تان با رعایت اقتصاد باشد، زندگی‌های

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

امروز یک علت اینکه همه مشکل دارند و می‌نالند از مشکلات اقتصادی همین اسراف و زیاده‌روی است. در همهی کتاب‌ها نوشته‌اند و می‌گویند، این مسأله‌ی اسراف را که خداوند صریحاً می‌گوید اسراف را دوست ندارد، از اسراف بدش می‌آید می‌گوید: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا*^۱، بخورید، بیاشامید، نه اینکه از خوراکتان کم کنید ولی اسراف نکنید *وَلَا تُسْرِفُوا* این مسأله‌ی اسراف درست است که فردی است و به فرد فرد ما گفته ولی جامعه‌ی ما باید این رعایت را بکنند. از تشریفات زیاد کم کنند، به اصطلاح اقتصاد مصرف. همه چیز را دنبال مصرف نروند. ببینید که در کشورهای اقتصادی سعی می‌کنند که مصرف مردم را زیاد کنند مدام چیزهای مصرفی می‌آورند برای اینکه مردم عادت کنند به مصرف کردن و آنها کاروبارشان بگردد.

یک داستانی هست از زمان کریم‌خان زند. آخر مسلمانی هم حالا خیال می‌کنند این است که در پیشانی پینه داشته باشی که مثلاً بگویند اینقدر نماز می‌خواند یا به قول بعضی‌ها لباس یقه چرکین بپوشد. نه اینها مسلمانی نیست مسلمانی در درجه‌ی اوّل شناخت آداب و اخلاق اسلامی است. کریم‌خان زند که اوّل خودش را پادشاه نخواند اعلیحضرت به او نگفتند. یک دزد در واقع عیّاری بود دارودسته‌ای داشت و بعد هم که مسلط شد و سلطنت برای خودش فراهم کرد

زندگی‌ش همانطور بود به هیچ وجه اهل تجمّل و این حرف‌ها نبود. خیلی هم اهل عفو و رحمت بود که دستورات اسلامی است که حالا جداگانه یک وقتی می‌گویم. این قسمتش را خواستم بگویم که یک وقتی در شیراز یک عده‌ای از تجّار هلند آمده بودند به دیدن کریم‌خان آمدند گفتند که ما در هلند یک صنعت چینی‌سازی داریم، دیدید دیگر از این پیاله‌ها و بشقاب‌های خیلی قشنگ درست می‌کنند، واقعاً قیمتی، یکی از آنها را نشان دادند گفتند این یک بادیه است. بادیه را نگاه کرد و گفت که خیلی قشنگ است خیلی چیز خوبی است بعد که نگاه کرد انداخت رو هوا. این افتاد و شکست. گفت: اِه اینکه شکست! گفتند بله چینی است می‌شکند. صدا زد گفت آن بادیه‌ای که در آن آبگوشت می‌خورم را بیاورید، یک بادیه‌ی مسی آوردند نگاه کرد گفت که آن یکی که قشنگ‌تر از این بود ولی این را انداخت بالا افتاد زمین و نشکست. گفت اینکه نشکست، این برای ما بهتر است. به این طریق آنها را رد کرد گفت خیلی قشنگ است ولی به درد ما نمی‌خورد.

اگر سعی کنید از تجمّل دوری کنید، خرج خودتان بر هر امری مقدّم است ولی اگر نتوانید و یک خرج‌های اضافی خرج‌هایی که اسراف تلقی می‌شود در آن صورت آنها را خدا قبول ندارد و گرنه آنکه می‌گوید این مالیات را به قولی بدهید برای همین است که نتوانید آن خرج‌ها را بکنید.

گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت هفتم) / ۳۵

این دستوراتی است که در قرآن به طرق مختلف داده شده و ما هم اگر واقعاً مسلمان باشیم، چون مسلمانی فقط به نماز و روزه نیست، باید شناخت اخلاق اسلامی داشته باشیم.

طولانی شدن و توسعه دادن سلطنت سلطان محمود و امثال او؛ به دست بوسی شیخ
 ابوالحسن رفتن و دعای شیخ / امیر تیمور و احترام به بزرگان مذهبی و مردان نیک
 هر شهری که می رفت / شیخ نجم الدین کبری و چکنیز مغول / حضرت مشاق علیشاه و
 آقا محمد تقی حکیم / سنگسار کردن حضرت مشاق و بعد جریان آقا محمد خان قاجار^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سلطان محمود از سلاطین خیلی متعصب بود، متعصب در
 تسنن، سنی متحجر و متعصبی بود که با وجود قولی که به فردوسی
 بعد از خاتمه‌ی شاهنامه داده بود، چون چند تا شعر در آن بود که
 فردوسی درون دلش را گفته بود:

درست این سخن گفت پیغمبر است

که من شهر علمم علی‌ام در است

و تکیه کرده بود روی اینکه من خلاصه نوکر نبی و وصی‌ش
 هستم، اصلاً فردوسی را طرد کرد و آن وعده‌ای را که داده بود نداد و

امثال اینها. خیلی آدم متعصبی بود. رفت هندوستان را فتح کرد البته خودش می‌گفت برای توسعه‌ی اسلام ولی نیت هیچکسی را نمی‌شود ما بفهمیم خودش می‌گوید برای توسعه‌ی اسلام ولی قطعاً توسعه‌ی سلطنت خودش هم در آن بود دلش می‌خواست توسعه‌ی اسلام و توسعه‌ی سلطنت خودش بدهد. به هرجهت این سعی می‌کرد همه‌ی بزرگان را دور و بر خودش جمع کند. به شاهرود که رسید حالا یا به خود شاهرود یا شهر بسطام گفتند در اینجا پیری است در شهر خرقان، شیخ ابوالحسن و حالاتی دارد. البته یک چیزی که عرفا داشتند این است که همه، شیعه یا سنی به ایشان دست ارادت می‌دادند برای اینکه اینها کلیات را می‌گفتند و چیزهای مشترک بین اینها. مولوی را می‌گویند سنی است و حال آنکه مولوی آن حرف‌هایی که در مورد علی گفته هیچ شیعه‌ای جرأت نمی‌کرد بزند. به هرجهت سلطان محمود به وزیرش گفت شیخ را بیاور ما ببینیم. گفت شیخ کسی نیست که پیش تو بیاید اگر می‌خواهی ببینی باید به دیدنش بروی. وزیر معلوم می‌شود این حدیث را که از پیغمبر است خوانده بود و مثل اینکه فرمود که: اذا رأیت العلماء علی باب الأمراء فبئس الامراء فبئس العلماء واذا رأیت الأمراء علی باب العلماء فنعیم العلماء و نعم الامراء، اگر دیدی فقیه‌ی بر در خانه‌ی امیر است بدا به حال آن امیر و بدا به حال این فقیه، هر دو مثل هم هستند و اگر دیدی امیر بر در باب عالم و فقیه است، فنعیم الفقیه و نعم

الامیر، فقیه هم که البته می‌گویند نه مسأله‌گوهایی که ما فقیه می‌گوییم در واقع یعنی عارف، وقتی دیدی که امیر بر در خانه‌ی این است چه امیر خوبی و چه فقیه خوبی خوش به حال آنها.

این را شاید شنیده بود، دید بله شیخ از آنها‌یی است که فنعم الفقیه است بلند شدند با هم رفتند به خانقاه شیخ. شیخ نشسته بود و صحبت می‌کرد و جلسه‌ای بود، اینها سلام کردند. شیخ هم قبلاً خبر داشت که سلطان محمود آمده و شاید می‌شناخت. به سلطان محمود چندان اعتنایی نکرد همانقدری که به یک آدم معمولی اعتنا می‌کرد، یا الله گفت یک چنین چیزی یا سری تکان داد. به وزیرش بیشتر از او، نه خیلی، بیشتر از او توجه کرد. صحبت‌ها می‌کردند و سلطان محمود به شیخ گفت که مگر نخواندی، یا شیخ خوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۱، خدا و پیغمبرش را و همچنین اولی‌الامر را اطاعت کنید. چرا من تو را خواستم نیامدی؟ یعنی می‌خواست بگوید من اولی‌الامر هستم. مگر کسی جرأت داشت بگوید که تو اولی‌الامر نیستی؟ اولی‌الامر یکی دیگر است. ولی شیخ در گوشش خواند، گفت که من در **أَطِيعُوا اللَّهَ** چنان غرقم (یعنی خدا را اطاعت کن) در **أَطِيعُوا اللَّهَ** چنان غرقم که از رسول شرمندهام. یعنی چه؟ یعنی تو که می‌گویی من اولی‌الامر هستم برو پی کارت.

اولی الامری خود را بگذار در کوزه آبش را بخور. به این قشنگی کسی جرأت نداشت بگوید ولی شیخ گفت و صحبت‌های دیگر. بعد که اینها بلند شدند خداحافظی کردند که از پیش شیخ بروند، شیخ تا دم در اتاق به بدرقه‌شان آمد (منظور من از این، تفاوت برخوردها است و واکنش‌ها) سلطان محمود پرسید: یا شیخ! اوّل که آمدم، به قول مشهور محل چی به من نگذاشتی و هیچ اعتنا نکردی، حالا که می‌روم محبت می‌کنی؟ گفت بله، اوّل که آمدی به زور بازو آمدی حالا که داری می‌روی به عزّ درویشی داری می‌روی و این ارزش دارد.

البته در شرح حالات اینها هر کدام ما دقت کنیم منتها باید از هر گوشه‌اش بهره‌برداری کنیم. مثلاً در همین جا سلطان محمودی که به آن خشونت است در مقابل حرف حق، در مقابل امر حق کوچک می‌شود. ما در طی تاریخ چقدر از اینطور امرا داشتیم؟! همان سلطان محمودی که ما به حق یا به ناحق فحشش هم می‌دهیم. اگر علت اینکه می‌گویند سلطان محمود و امثال او با آن همه ظلم و ستم چطور توانستند این مدّت طولانی سلطنت کنند و سلطنتشان را توسعه بدهند و حتی بعد فرزندش هم سلطان بشود؟ زور و زر به جای خود هست بله! زور داشتند، لشکریان داشتند، پول هم داشتند ولی آیا لشکریان را فقط با پول می‌شود نگه‌داشت؟ جانش است، لشکر یعنی جانش را بدهد. غیر از پول یک چیز دیگر هم داشتند، آن چیزهای دیگر اینهاست که وقتی

می فهمد و می گویند شیخ ابوالحسن پیش شما نمی آید، بلند می شود و به دست بوس شیخ می رود. اینها نگاهش می دارد هم دعای شیخ و امثال شیخ و اگر هم از روی عوامفریبی کرده باشد باز هم دل مردم متوجه اش می شود.

یا امیر تیمور. امیر تیمور هم خودش را به مغول می رساند ولی حالا بود یا نبود به هر جهت خیلی آدم سختگیر و خشنی بود. امیر تیمور هم خیلی آدم کشت، یک خصوصیت داشت. اولاً از لحاظ ظواهر اسلام حتی فقیه می شود گفت، فقیه خیلی دانشمندی بود. قرآن را حفظ داشت ولی هرگز این حافظ قرآنم را سرمایه ی کسبش نکرد و قرآن را حفظ داشت که از عقب به جلو می خواند برای اینکه بدانید چقدر مشکل است سوره ی حمد را که ما در هر نماز دو بار می خوانیم یعنی در شبانه روز ۱۰ بار می خوانیم سوره ی حمد را، سعی کنید از عقب به اول بخوانید، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^۱ همینطور رو به عقب بخوانید. من که آن دفعه ی اولی که خواستم این کار را اجرا کنم واقعاً نتوانستم. خیلی پیش کتاب امیر تیمور را خواندم این را دیدم گفتم امتحان کنم دیدم خیلی مشکل است. به هر شهری می رفت به بزرگان مذهبی آن شهر و به مردان نیک آنجا احترام می گذاشت و نمی دانم با

شاه نعمت‌الله معاصر بود یا با فرزندانش. به هر جهت فرزندانش هم که با فرزندان حضرت شاه معاصر بودند خیلی احترام می‌گذاشتند و محبت می‌کردند. شیراز را که فتح کرد مشهور است که حافظ را خواست، حافظ که آمد تیمور به او گفت این شعر:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

حافظ مرد ژولیده‌ای بود، قلندری بود، از حافظ پرسید این شعر را تو گفتی؟ گفت بله. گفت سمرقند و بخارا را من با چه زحمتی فتح کردم حالا تو به یک خال هندو می‌بخشی؟ حافظ گفت بله از این بخشش‌ها کردم که حالا هیچی ندارم. امیر تیمور خیلی به وضعی‌ش رسیدگی کرد.

یا در اردبیل خدمت شیخ صفی‌الدین تعداد زیادی قریه‌ها را خرید و وقف کرد حالا به زور یا اینها آن به جای خود، من وقتی می‌گویم وقف کرد نه اینکه هرکاری قبلاً کرده درست بوده، نه! این یک قسمتی از کارش. نگه نداشت، وقف کرد بر حضرت شیخ صفی‌الدین که حتی مغول (از مغول دیگر در تاریخ ما خونریزتر نیست که تیمور هم وقتی می‌خواهد خونریزی‌هایش را توجیه کند می‌گوید من از مغول هستم، نسل چنگیزخان) مغول به هر شهری می‌رسیدند بزرگان آن شهر را رعایت می‌کردند، احترام می‌کردند. شیخ

نجم‌الدین کبری که در تاریخ و تذکره‌ها به شیخ ولی‌تراش مشهور بود که می‌گویند دوازده نفر پیش او مشرف شدند و به محض مشرف شدن به آنها اجازه‌ی شیخی داد و رفتند و همه از بزرگان عرفان بودند، شیخ نجم‌الدین بغدادی، شیخ نجم‌الدین رازی پدر جد مولوی و مشایخ دیگر. خلاصه مرد بزرگی بود، شیخ، پیرمردی هشتاد نود ساله بود، وقتی قشون مغول به نظر، خود چنگیز هم بود خوارزم را محاصره کردند، فرستادند پیش شیخ نجم‌الدین. گفتند ما شهر را خواهیم گرفت همه را قتل عام می‌کنیم بلند شو بیا اینجا، بیا از شهر بیرون. شیخ نجم‌الدین گفت من در روزگار خوشی و آرامش با این مردم بودم حالا روزگار سختی رهایشان نمی‌کنم، نه! دومرتبه پیغام داد با ده نفر از نزدیکانت بیا. باز هم شیخ قبول نکرد. گفت با صد نفر... به هرجهت حالا چه عددی، مرتب زیاد کردند. شیخ قبول نکرد. گفت هستم هرکار مردم بکنند من هم می‌کنم. بعد هم حتی شهر را که فتح کردند سفارش کرده بود که شیخ نجم‌الدین را کسی دید نکشد. از آن طرف شیخ نجم‌الدین پیرمردی بود اسلحه‌ای نمی‌توانست بردارد نه تیروکمانی، نه شمشیری، نه هیچی. دامنش را از پاره‌سنگ پر کرده بود، آجر، تکه‌سنگ همینطور از پشت پنجره‌ها بر سر سربازان مغول می‌زد. با دیگران در جهاد شرکت کند. یک سربازی نگاه کرد دید شیخ سنگ زده آمد و شیخ را کشت، نمی‌شناخت. همین است که در تاریخ به نام

سقراط مشهور است خیلی چیزها ما خودمان قبلاً داشتیم با تعبیر عارفانه‌اش، منتها چون از عرفان فقط لغتش را می‌خواهند این است که....

این حرفی که شیخ نجم‌الدین کبری زد شبیه همان حرف سقراط است. سقراط هم از بزرگان بود وقتی خواستند از زندان فرارش بدهند، گفت نه، من از قوانین این مملکت ولو این قانون غلط است ولی از همین قوانین غلط این مملکت در این شهر استفاده کردم و زندگی کردم حالا که این قانون به ضرر من است زیرش نمی‌زنم این همان حرفی است که شیخ نجم‌الدین هم فرمود.

البته از این چیزها خیلی هست مثل حالا مثلاً می‌گویند سزارین. سزارین همان چیزی است که ما در تاریخ شاهنامه‌مان داریم که رستم را با سزارین گرفتند که مدت‌ها در زبان ما به نام رستم‌زاد مشهور بود، این طریقی که با جراحی وضع حمل بشود می‌گفتند رستم‌زاد.

حالا عکس‌العمل همه‌ی مردم در مقابل اشخاص در مقابل وقایع برحسب همین چیز فرق می‌کند.

از زمان معاصر خودمان حضرت مشتاق‌علیشاه. حضرت مشتاق‌علیشاه ظاهراً یک کسی بودند که به مسخره و توهین‌آمیز می‌گفتند مشتاق تارزن یا مطرب (العیاذبالله) ولی بعد به دست حضرت نورعلیشاه اول مشرف شد و خود، شیخ شد به نام مشتاق‌علیشاه که خود

این مشتاق ارادتمندان فراوان بزرگی داشت؛ مین جمله مظفرعلیشاه، میرزا محمدتقی می گفتند، میرزا محمدتقی حکیم. حکیم و دانشمند بود خیلی هم شهرت داشت در کرمان همه میرزا محمدتقی را می شناختند. اول هم با حضرت مشتاق خیلی بد بود و بد می گفت، حالا آن داستان که چطور می شد که عوض شد کاری نداریم بعد که رفت پیش حضرت مشتاق و مشرف شد آمد یک کسی از او پرسید، نمی شناخت، میرزا محمدتقی حکیم کجاست؟ گفت آن میرزا محمدتقی حکیم مُرد. بله آن میرزا محمدتقی حکیم که با مشتاق بد بود مُرد. بعد حضرت مشتاق را گرفتند و آوردند در مسجد سنگسار کردند. حضرت مشتاق فرمودند: مردم! اقلأ چشم‌های مرا ببندید، من می بینم از سرهای شما و چشم‌های شما در اینجا خرمن درست کنند. که بعد آقا محمدخان قاجار آمد و آن جریانات.

آقای دکتر باستانی دیدم می گوید که مورخین همه می گویند که مثلاً خوارزمشاهیان از بین رفتند به واسطه‌ی وضع اقتصادی چنین بود و چنان کردند. یا آقا محمدخان چطور پیروز شد؟ ولی من می گویم آنها همه درست ولی علت سقوط خوارزمشاهیان بی توجهی و بی‌اعتنایی بود که به بهاءالدین ولد پدر مولوی کردند که مجبور به مهاجرت از آنجا شد. او هم از عرفای بزرگ بود و خرابی کرمان به نظر من دنباله‌ی آن توهیناتی بود که به حضرت مشتاق کردند. حالا نمی دانم چه می گفتند.

گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت هفتم) / ۴۵

حرف وقتی می‌آید همینطور هر چه به خاطر می‌رسید می‌گوییم.

ببخشید! منظم کردنش با شما که فکرتان منظم است.

واجب و مستحب / استحباب یعنی طلب مهربانی / درجه بندی مستحبات / اوراد و دعاهای بعد از نماز مستحب مؤکد است / حکمت خواندن نماز، قرآن و سایر دستورات / شان نزول آیات قرآن / حکمت خواندن «انی آمنت برکم فاسمعون»
 در موقع عطره^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در تقسیم بندی که اعمال را به واجب و مستحب کردند دو تا لغت است که وقتی آدم آن دو تا لغت را حفظ کند دیگر تا حدی احکامش را می داند. واجب آن است که باید انجام داد، اگر انجام ندهید یک خطایی کردید. اما در مورد مستحب، چون استحباب یعنی طلب مهربانی (مستحب یعنی در واقع چیزی که طلب مهربانی می کند) چیزی است که اگر بکنید خوب است ولی اگر نکنید هم گناهی بر آن نیست، حرجی بر آن نیست. منتها اگر بکنید بهتر است. در نمازها آن پنج نماز شبانه روز واجب است یعنی به هر صورت، آن مثل مشهور

است «بمیر و بدم». به هر صورت باید این نمازها را بخوانید. اما اوراد و دعاهایی که بر آن هست آنها مستحب است. منتها مستحب این است که بکنیم بهتر است، نکنیم نه. منتها یک وقت یک چیزی هست که فرض کنید یک دوست نزدیک شما به مسافرت می‌رود، می‌گوید هر روز سحر برای من یادی بکن، یک حمدی برای سلامتی من بخوان. این واجب نیست مستحب هم مستحب شرعی نیست. ولی آنقدر شما مقیدید که حتماً این کار را می‌کنید. یعنی مستحبی است که مؤکد است. تأکید شده. چه کسی تأکید کرده؟ خودتان رویش تأکید کردید. حالا این دستوراتی که داده شده، اوراد و دعاهایی که بعد از نماز می‌خوانید اینها مستحبی است مؤکد. بنابراین باید سعی کنید که خوانده شود ولی اگر یک وقتی از روی تنبلی نه، ولی گرفتار بودید مثلاً از ترن پیاده شدید نماز می‌خوانید نمازتان که تمام شد ترن سوت کشید دیگر دعا را نمی‌خوانید، سریع بلند می‌شوید می‌روید و ترن سوار می‌شوید بعد که مجال پیدا کردید می‌خوانید. یک مستحبی است که مؤکد است این است که مستحبات درجه بندی دارد. یک مستحباتی هست مثل اینکه مستحب است که آدم قبل از غذا دستش را بشوید، مستحب است که پنیر که می‌خورید با مغز گردو باشد اینها مستحبات مؤکد نیست ولی باز هم مستحب است. همین مستحبات غیر مؤکد را هم مستحبات عادی راه، شما به نیت این انجام بدهید که چون خدا گفته من انجام

می‌دهم ثواب دارد آن ارزش را در نزد خداوند دارد. در نزد خداوند، یعنی برمی‌گردد به عادات و روان خودتان، یعنی خودتان، خودتان را تربیت می‌کنید بنابراین این مستحبات هم خوب است انجام بشود. در یک وقتی مجال بشود ان شاء الله به تدریج این مستحباتی که برای نمازها، اوراد نماز نوشتیم و به فقرا می‌دهیم، مجالی بشود حکمتش را بگویم خوب است. ولی حکمتی که برایش فکر می‌کنیم نه فقط همان است، هزار حکمت دیگر هم ممکن است داشته باشد که ما حتی ندانیم. فرض کنید مثلاً برای آدم سالم، نه آدمی که کمر درد دارد، برای آدم سالم می‌گویند نماز خیلی خوب است. ولی هیچکس این حکمت را نگفته که نماز یک نرمشی هم هست که شما را از آرتروز و اینها نجات می‌دهد یا مدت‌ها جلویش را می‌گیرد برای این حرکات ملایم. یا در خود نماز می‌گویند نماز را با تأنی بخوانید، یکی از حکمت‌هایش این است که معنای نماز را بهتر می‌فهمید، این حکمتش است. اما حکمت دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن این است که صحبتتان خوب می‌شود صحبتتان برای دیگران دلچسب می‌شود. یک حکمت‌هایی، فوایدی که خودمان نمی‌دانیم ولی به هر جهت می‌رسد. این است که اینها را حتماً باید سعی کنید انجام بدهید. فقط در یک چیزی هست، بعضی ورقه‌های قدیم نوشته‌اند که قرآن یک حزب خوانده شود که من این حزب را خط زدم نوشتم قرآن به قدر امکان خوانده شود ولو یک

آیه باشد. اگر بتوانید بله، یک حزب بخوانید خیلی هم خوب است ولی حداقلش را گفتم. یا نماز وتیره را من برای خیلی‌ها علامت می‌گذارم، می‌گویم این نماز را اگر بخوانید خوب است ولی اگر هم نخواندید اشکالی ندارد. خود مستحب را باز تازه مستحب می‌کنم.

اما یک سؤالی که شده راجع به حکمت اینکه **إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ**^۱ حکمتش چیست؟ اولاً آیه‌ی قرآن هر کدام شأن نزولی دارد برای اینکه حکمت آیه‌ی قرآن را بدانید نگاه کنید به تفسیرها که راجع به آن آیه چه گفته‌اند؟ شأن نزول یعنی علت اینکه این آیه نازل شد این را می‌گویند شأن نزول. ببینید شأن نزول آیه چیست؟

در مورد این یکی می‌گویند که سه نفر آمدند به قریه‌ای و تبلیغ می‌کردند بعد دو نفر هم از خود آن قریه پیدا شد که مؤمن بودند اینها را تأیید کرد، داستان آنهاست. ولی عمده که ما این را می‌گوییم، می‌گویند که در اخبار هم هست وقتی خداوند آدم را خلق کرد و آماده شد در او از روح خودش دمید بعد که خدا از روح خودش در آدم دمید آدم یک عطسه‌ای کرد و پا شد و گفت **إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ** یعنی حیات با عطسه شروع می‌شود، این یک خبری است. این است که وقتی عطسه می‌کنیم این را تیمناً می‌گوییم که ان شاء الله اگر تا حالا به خداوند ایمان نیاوردیم، ایمان کامل نداشتیم، ایمان داریم از حالا به بعد

ان شاء الله ایمانمان را کامل کنیم. همه‌ی آیات قرآن را اگر بخوانیم خوب است عیب ندارد منتها هر کدام مناسبت خاصی دارد که بهتر است در آن مناسبت خوانده بشود.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه چهارم: شامل ۵ تومان (۱۰۰۰ تومان)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه پنجم: شامل ۵ تومان (۱۰۰۰ تومان)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
مجموعه ششم: شامل ۵ تومان (۱۰۰۰ تومان)	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هفتم: شامل ۵ تومان (۱۰۰۰ تومان)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
مجموعه هشتم: شامل ۵ تومان (۱۰۰۰ تومان)	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:

۱۰۰۰ تومان
(شامل ۵ جزوه)

- ۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
- ۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)

۷۰ مَلَخَص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰) -

مجموعه پانزده:

۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

- ۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
- ۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
- ۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
- ۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
- ۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
- ۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
- ۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
- ۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
- ۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) ۵۰۰ تومان

- ۸۱ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت اول) ۱۰۰ تومان
- ۸۲ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت دوّم) ۱۰۰ تومان
- ۸۳ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت سوّم) ۱۰۰ تومان
- ۸۴ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت چهارم) ۱۰۰ تومان
- ۸۵ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت پنجم) ۱۰۰ تومان
- ۸۶ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت ششم) ۱۰۰ تومان